

پوهاند عبدالحی حبیبی

تحقیق برخی از اماکن تاریخ بیهقی

بخش باقیمانده تاریخ بیهقی که از تصاریف روزگار نجات یافته و حاوی وقایع سلطنت امیر مسعود پسر سلطان محمود غزنویست علاوه بر ارزش ادبی، در تاریخ اجتماعی و سیاسی یگانه کتاب گرانمایه پر معلومات سودمندی شمرده میشود.

اهمیتی که این کتاب عزیز دارد منحصر به ادب و تاریخ نیست، بلکه از نگاه جغرافی نیز ارزشی بسزادر دارد، و نامهای بسا از اماکن و محل وقوع آنرا روشن میسازد که مادر جغرافیای تاریخی افغانستان آنرا سندی قوی و ارزنده دانیم، و تنها همین شرح «اماکن تاریخ بیهقی» موضوع کتابی شده می تواند که به همت ارباب کاوش و جستجو نگاشته آید.

من در مدت چهل سال اخیر که با این کتاب پسندیده آشنا شده ام، همواره به حل لغات و کلمات آن توجهی داشته ام و اکثر این مطالب در اثر مطالعات محلی در جغرافیا و زبان و محاوره مردم افغانستان به سهولت حل می گردد.

مثلاً از نظر ادب و زبان بسا کلمات و مصطلحات ادبی در تاریخ بیهقی موجود است که مردم خارج افغانستان آنرا نشنیده اند، ولی نزد هموطنان بیهقی کلمات آشنا و عادی است، مانند کلمات «غز نیچی» و «خیریت»، که در طبع های بیهقی مورد حاشیه نویسی و حدس آرائی استادان قرار گرفته، در حالیکه مردم افغانستان هرگز نوی را بصورت عادی غز نیچی گویند و اگر دو نفر باهم روبرو می شوند، در احوال پرس و تمعارف عادی می پرسند «خیریت است؟» و پاسخ می شنوند «الحمد لله خیریت کامل دارم و خیر خیریت است.»

در باره اسمای اماکن باید گفت که اکثر نامهای قدیم عیناً یا به اندک تحریفی اکنون هم باقی مانده است و تنها جستجو و کاوش می خواهد، و من چون مقالات مفصل درباره افغان شال تگین آباد - تولک - گیری - دنبور - شاه بهار - و بهند - نغر - و غیره اماکن تاریخ بیهقی در افغانستان و ایران نشر کرده ام، درین گفتار آنرا تکرار نمی کنم، و چون برخی از آن در ایران هم نشر گردیده نیازی به باز گفتن آن نیست.

درین گفتار با مجال بسیار محدودی که داریم به ذکر و شرح چند جائی می پردازیم که تا کنون نشر نشده است. ولی این جستجو و تحقیق مشتی از خروار است.

دشت خدا بان

در سنه ۴۳۰ هـ سلطان مسعود درهرات لشکر عرضه کرد در دشت خدا بان (ص ۵۹۰).... این کلمه در طبع استاد نفیسی (۲/ ۷۱۸) «دشت خدا بان» است و در پاورقی از روی چند نسخه «خداهان» آمده. در طبع استاد فیاض در متن «دشت خداهان» طبع شده و در پاورقی نسخه بدل آن «خدا بان و خاوران» داده شده، در حالیکه اصل آن خدا بان است که اکنون درهرات

خیابان گویند ، و جامی و اسفزاری و حافظ ابرو و مؤلف حبیب السیر و مطلع سعدین هم به همین املانوشته اند و حضرت جامی راست :

حدیث روضه ممکن جای این نه بس ما را

که در سواد هری ساکن خیابانیم (۱)

در رساله طایری زیارتگاهی معاصر سلطان حسین بایقرا (نسخه خطی لاهور) گوید:

خیابان پر ز خوبان باد دایم

که فرع این جمال آمد کمالش (ورق ۱۳)

در نسخه های خطی تاریخ هرات سیفی هروی مکرراً خیادوان آمده و اسفزاری گوید

که در زمان سابق او را «کوی خدایگان» میگفتند و بعبارت فرس خدایگان پادشاه را گویند (۲).

در نسخه های خطی طبقات الصوفیه انصاری هروی مکرراً خدایان است (۳) و یاقوت گوید:

خدایان بضمه اول از نواحی هرات باشد. (۴)

این تصریح یاقوت با ضبط طبقات الصوفیه سازگار است و باید املای نسخ بیهقی «خدایان»

«خداهان» ، و «خاوران» را تصحیف کاتبان دانست .

(برای تفصیل رجوع کنید به تعلیقات من بر طبقات الصوفیه انصاری هروی طبع

کابل ۱۶۶۰)

هیبان ؟ هوپیان

در سنه ۴۳۲ هـ چون خطر پیشرفت سلجوقیان در اراضی شمال هندو کش پدید آمد و امیر

مسعود دل از غز نه برداشت و رعبی و فزعی در دل وی افتاد ، لشکری را به غرض دفاع در هیبان

گماشت . (ص ۶۵۱)

نام این جای در هر سه طبع تهران و کلکته «هیبان» چاپ شده و استاد فیاض می نویسد که هیچ جا

پیدا نشد در زین الاخبار بهسان یا بیجان است.

چند صفحه بعد در تاریخ بیهقی پروان و هیبان یکجا آمده (ص ۶۵۴) و ازین پدید می آید

که مراد همین پروان و هوپیان سمت شمالی کابل است که از آنجا به دره ها و گذرگاههای هندو کش

راههاست . و از سکندرتا با بر تمام فاتحان بارها ازین راهها گذشته اند .

گردیزی نیز در همین مورد ذکر می اذ هیبان دارد (۵) که در نسخ خطی و چاپی آنرا بهلسان

و بهسان و بهپان نوشته اند ؛ بابر نیز در سنه ۹۱۰ هـ برای فتح کابل از راه پنجهر گذشته و به کند

هوپیان رسیده بود (۶) که در چند میلی شمال چاریکار برداه پروان واقع است و بقول پروفیسر

ولسون باهو- پی- آن هیون تسنگ زایر چینی و اسکندربه *Opiana* که ستیفونوس با زینی ذکر

۱- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ۱/۳۲ ۲- ایضا ۱/۸۶ - ۳

طبقات الصوفیه ۴۳۲/۴۳۳/۴۵۶ ۴- معجم البلدان ۲/۳۴۹ ۵- زین الاخبار

۲۰۴ ۶- با بر نامه ۷۹

کرده مطابقت دارد. (۱) ومورخان قدیم یونان هم آنرا بنام *Opianum* می شناخته اند که همان شهر بناکرده اسکندر درهمین هوپیان بود. (۲)

خر و اروخار

در ۴۲۲ هـ امیرمسعود برای شکار به سوی خر و اروخار مرغ رفت (ص ۲۷۳). در مقابل هر دو طبع علامت استنهام موجود است ولی از سیاق کلام بیبختی برمی آید که این هر دو شکار گاه در نزدیکیهای غزنه بود زیرا امیرمسعود در سیزدهم رمضان از غزنه رفت و روز ۲۳ واپس آمد. و در روزا بشکار گذراند. و پدیدار است که شکار گاه نزدیکی بود.

این خر و ارو اکنون بهمین نام در لوگر جنوب کابل موجود است و بند آبی هم دارد که بنام «بند خر و ارو» مشهور است و از غزنه تا «خر و ارو» مسافت دوازده مسافرت براسپ است.

اما «خار» اکنون در ۱۶ کیلومتری جنوب غرب سلطان خیل لوگر در:

طول البلد شرقی: ۶۸ درجه ۳۴ دقیقه ۳۴ ثانیه.

عرض البلد شمالی: ۳۳ درجه ۴۵ دقیقه ۳۲ ثانیه (۳)

واقعت و مرغ اخیر کلمه، بمعنی سبزه زار است که در افغانستان اما کن زیادی بنام مرغه و مرغ داریم و اصل کلمه در اوستا هم مرینه *Maregha* بمعنی چمن بود. و این «خر و ارو» و «خار» اکنون هر دو در یک ناحیه جغرافی و در جو اهرمد یگر افتاده اند.

رباط کنندی

در (ص ۲۳۰) بیبختی ذکر رباط کنندی آمده که بوسعید مشرف در آنجا بود. البرونی ازین منزل ذکری در حدود شرقی افغانستان دارد که: «رباط کنندی: المعروف بر رباط امیر (۴)» فخرمد بر گوید: امیر عادل ناصرالدین سبکتکین شاه جیپال را بزد در صحرای کنندی و آنجا رباطی کرد که آنرا امیر کنندی خوانند و هم در آن ناحیت سلطان مودود رباطی کرد و فتح آباد نام نهاد. (۵)

این ناحیه تا کنون در حدود سی کیلومتری غرب جلال آباد بر راه قدیم کابل بنام «کنندی» و «کنندی باغ» شهرت دارد که «فتح آباد» هم در آنجا بهمین نام باقی مانده است، و دنپور بیبختی و آدینه پور با بر هم در آن نواحی بود.

فتح آب

در حوادث ۴۲۴ هـ از رفتن خواجه بزرگ احمد عبدالصمد به سوی تخارستان و بلخ تا بولال و فتح آب ذکر می دارد که در نواحی ختلان کمیجیان شوریده بودند. (ص ۴۰۳) و لوالج (وروالیز) معروف است، و «فتح آب» در نسخ خطی و چاپی به اشکال پنج آب فتح آب و فسح آب رود آمده و در حاشیه طبع استادان نفیسی و فیاض بحواله طبع قدیم

۱ - ترجمه انگلیسی با بر نامه ۲۱۱/۱

۲ - جغرافیای قدیم هند ۲۳

۳ - قاموس جغرافی افغانستان ۱۰۸/۲

۴ - قانون مسعودی ۵۷۴/۲

۵ - آداب

الحرب ۳۱۸

تهران نوشته اند، که این پنج آب آنجاست که در اطلسها مزار شریف نویسند ، و بطرف شرقی آن چند نهر است که از ماوراءالنهر به آمویه ریزد .

آبهائی که امروز بنام دریای پنج نامیده میشود، از سطوح مرتفع پامیر و واخان حدود زورقول (جهیل و کتوریا) سرچشمه گرفته و در طول مرزهای افغان و تاجیکستان شوروی در حصص علیای بدخشان تا جزیره درقد و بقایای شهرستان یونانی آی خانم که محل الثنای دریای کوچک با آنست بهمین نام پنج یاد میگردد ، و قلعه پنجه هم برکنار آن درواخان واقع است . و مجموعه تمام این آبها بعد از ملتانای آب کوچک دریای آمو نامیده میشود، که طول آنرا در تمام این مرزها در حدود پنجمصد کیلومتر تخمین توان کرد ، و همین دریای پنج خط مرزی افغان و شوروی در واخان و بدخشان و تخارستان شمرده میشود . ولی مزار شریف که در جنوب شرقی متصل بلخ افتاده ازینجا در حدود پنجمصد کیلومتر فاصله دارد و پنج آب هم ازینجا بهمین مقدار درواست ، که از تخارستان برین آب گذشته به ختلان میرفتند، و بنابراین تمیین پنج آب در مزار شریف خطاست و هم اکنون همین آب بهمین نام دریای پنج مشهور است .

پیروز نخچیر

این نام دوبار در بیهقی آمده و جائی بود بین خلم و بدخشان و بغلان (۱) که در ولایت تخارستان واقع بود .

در هردو طبع نفیسی و فیاض پیروز و نخچیر چاپ شده ولی هردو دانشمند در تشخیص آن بجائی نرسیده اند . مرحوم نفیسی می نویسد : که در حاشیه نسخه طبع کلکنه به خط سید محمدعلی نوشته شده که پیروز اسم قلعه ایست در وسط جبال غوربین هرات و غزنه (۲) . در حالی که پیروز نخچیر بیهقی در ناحیت تخارستان و بدخشان و در شمال هندوکش بوده، نه در وسط افغانستان و غور .

استاد فیاض می نویسد : این دو نام در جغرافیاهای قدیم دیده نمی شود به احتمال قوی عبارت غلط و صحیح آن «پروان و پنجهیر» است (۳) و این رای استاد نیز با ذکر بیهقی منطبق نیست ، زیرا پروان و پنجهیر هردو در جنوب هندوکش اند و بیهقی در هردومورد از شمال آن کوه و در ناحیت های بین خلم و بدخشان و بغلان و ولوالج از پیروز و نخچیر ذکر مینماید .
« پیروز نخچیر » نام یک جای است که به موجب جغرافیای موسی خورنی در کوس خراسان در تخارستان واقع بود (۴) و تا کنون هم به همین نام مسمی است . در تاریخ طبری (۵) در حوادث سال ۱۱۹ هـ و جنگهای اسد بن عبدالله با خاقان ترك ، ذکر ازینجا بین خلم و جزه تخارستان می آید ، که مارکوارت هم در ایران شهر (ص ۸۲) آنرا بین خلم و گزّه تمیین موقع کرده است و امروز گزدره و گزستان و خلم و تخار همه بهمین نامها باقیست و پیروز نخچیر هم دران نواحی است .

(۱) بیهقی ۵۵۷۲۴۴ (۲) ص ۶۷۸ (۳) ص ۵۵۷۲۴۴ (۴) تاریخ تمدن ایران ۳۲۰ ص ۱۶۰۴۲ (۵) طبری ۱۶۰۴۲

شجکاو - باجگاه

در وقایع ۴۲۲ هـ که سلطان مسعود بعد از گرفتن امیر یوسف و فرستادنش به قلعه سگاوند بسوی حضرة غزنه حرکت می کند ، از بلق می گذرد و به شجکاو می رسد ، و ازینجا به شهر غزنه می آید (ص ۲۵۵) .

این جمله در طبع استاد فیاض چنین است: «دیگر روز از بلق برداشت و باجگاه سرهنگ بوعلی کوتوال و ابوالقاسم علی نوکی صاحب برید پیش آمدند.»
در طبع مرحوم نفیسی «از بلق برداشت و بکشید» باجگاه» رسید و «بشجکاو» سرهنگ... پیش آمدند (ص ۳۰۲)

کلمه بلق که مرحوم نفیسی بلف پنداشته شکلی است از برکه که اکنون هم در لوگر جنوب کابل بر راه غزنه افتاده است و اسمعانی و یاقوت هر دو آن را از توابع غزنه شمرده اند و در تاریخ بیهقی دوبار دیگر هم در همین مورد ذکر شده است ۲ .

کلمه دیگر شجکاو است که اکنون هم بنام شن گاو خوانده میشود و در شمال شرقی غزنه بر راه کابل منزل دوم بود و در تاریخ بیهقی دوبار دیگر هم مذکور است ۳ .
اما ذکر باجگاه درین مورد کاملاً بی جاست ، زیرا باجگاه هم اکنون در دره های هندو کش در حدود صد کیلومتر شمال غربی کابل در دره کهمرد بر راه قدیم بلخ و کابل واقع است در حالی که بیهقی منزل بلق را بعد از غوروند پروان نزدیک غزنی قرار میدهد و چون از بلق حرکت می کردند به شجکاو و بعد از آن به غزنه می رسیدند ، و این راه از باجگاه در حدود صد کیلومتر دور است .

دشت لکان

در سنه ۴۲۵ هـ سلطان مسعود از غزنه به بست آمد و بعد از تکین آباد در کوشک «دشت لکان» نزول کرد. (ص ۴۳۳)

این کلمه در تمام چاپهای بیهقی لنگان طبع شده ولی در موقع دیگر یعنی حوادث ۴۲۸ هـ هنگامی که سلطان مسعود از میمند و بناهای پادشاهانه خواجه احمد حسن به این کوشک می آید در طبع استاد فیاض لنگان و در طبع استاد نفیسی دشت یکسان است (ص ۶۳۱) و هیچ یکی از طالبان دانشمند ملتفت صحت کلمه نشده اند .

این کلمه به ممدیک بیت قصیده معروف فرخی «چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان» تصحیح توان کرد ، بدین معنی که فرخی از سیستان به سوی بست می آید ، و از پهن وردشتی که «ریگه او میدان دیو و خوابگاه اژدها» است می گذرد ، بالاخره منظر کاخ سلطانی از دشت لکان پدیدار میشود .

اندرین اندیشه بومد کنز کنار شهر بست
بانگ آب هیرمند آمد بگوشم ناگهان

منظر عالی شه بنمود از بالای دژ

کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان (۱)

اکنون باید دید که بموجب این ذکر فرخی، اصل کلمه ابدأ و اصلاً لنگان نیست، زیرا در وزن عروضی قصیده که رکن اخیر بیت فاعلان است لنگان بانون نمی‌گنجد و باید لکلان باشد که در تمام نسخ خطی فرخی چنین است.

اما اینکه اصل کلمه لکان یا لکان (بفتح) یا لکان (بضم) بوده یقین معلوم نیست، زیرا این نام اکنون باقی نمانده. ولی در همین حدود بین پنجوای و بست روستائی بنام «تولوکان» باقیست که جزو اخیر کلمه لکان بضمه لام است و اگرما جزو اول آنرا ته یعنی پایین و سفلی بشماریم، معنی آن لکان سفلی خواهد بود و ازین رو تلفظ قدیم کلمه را لکان به ضمه اول و کاف تشخیص باید کرد.

مخفی نماند که استعمال پیش‌وند (ته- تا) بمعنی سفلی در اسمای اماکن همین ناحیت‌های رخد قدیم و قندهار کنونی دیده میشود، مانند «تاسو خچالا» و «تاگرشک» از قرای کنار ارغنداب و هلمند، و پیش‌وند (تا) بمعنی پایین در مصدر تا کیدل پنبتو یعنی پایین شدن است که در جمیع مشتقات آن همین پیش‌وند می‌آید.

این نام در متون جغرافی معرب گردیده و طلقان است که از مدن مربوط بست بود و بشاری مقدسی ذکر می‌آورد (۲).

شکارگاههای شیران

بیهقی در احوال جوانی سلطان مسعود هنگامیکه در هرات والی بود می‌نویسد: و همچنین بشکار شیر رفتی تاختن اسفزار و ادرسکن و ازان بیشهها بفراه و زیرکان و شیر نر چون بر آنجا بگذشتی به بست و بغزین آمدی، (ص ۱۲۵)

استاد فیاض تاختن اسفزار را مشکوک شمرده و بجای آن «چمن اسفزار» را پیشنهاد می‌کند و گوید «شیر نر» معلوم نشد در همه نسخه‌ها چنین است و شاید غلط باشد.

مرحوم نفیسی بجای ختن - خبن می‌نویسد که به استناد معجم البلدان یا قوت شهری بود در نواحی طوس (۳) و «ادرسکن» را ظاهراً نام محلی در خراسان و معرب آذرشکن پندارد و «زیرکان» نیز پیدا است نام جائی بوده است، وی به جای (شیر نر) به استناد یا قوت «شیر نر» را قرار می‌دهد، که قریه‌یی بوده است از سرخس بر سر راه هرات. (ص ۱۳۶)

اکنون اگر این شکارگاه شیران و محل جغرافی آن را در نظر بگیریم، «ادرسکن» و «اسفزار» و «فراه» مشهور کنونی که از نواحی جنوبی هراتند و تا کنون بدین نامها یاد می‌شوند درخور قبولند.

اما «خبن» یا قوت از راه و ناحیتی که بیهقی مراد داشته دور است. بیهقی راه جنوب هرات را تابست مراد دارد، ولی «خبن» مذکور در نواحی طوس و شمال غرب از هرات بسیار دور است.

درینجا ممکن است از روایت شریف ادریسی که در بلاد مربوطه کابل آورده در حل

این مشکل استفاده کنیم. وی «ارزلان» و «خواش» و «خیر» را دران جمله نام برده است (۱) که يك نسخه بدل خیر - «خین» هم بود. و این هر سه اکنون در ناحیت بالا بلوک مربوط ولایت فراه افتاده است. چون در اکثر نامهای اماکن نسخه های جغرافی عربی مخصوصاً ادیسی تحریفات گوناگون روی داده بنابراین «ارزلان» یا «ارزلان» یا «ارزلان» نسخ ادیسی را همین «ازدوان» کنونی باید شمرد که بین بغران و خیسار بر مرز جنوبی غور افتاده ورودی بهمین نام ازان براید که در قسمت علیا رود «ازدوان» نامیده میشود، و چون به ناحیت خواش جنوباً داخل گردد آنرا خاش رود گویند. چون خیر یا خین ادیسی در ردیف همین ازدوان و خواش قرار دارد بنابراین توان گفت که مراد بیهقی همین اراضی جنوب غور است که راهی کاروان روازاسفزار بدانجا آید و بعد از خواش به وادیهای کنار هلمند گذرد و خواش را اکنون خاش گویند که بقول یاقوت هم تلفظ مردم آنجا خاش بوده است (۲).

اما دوجای دیگر «زیرکان» و «شیرنر» را هم در همین راه کوتاه اسفزار به بست جستجو باید کرد زیرا بیهقی در جای دیگر کتاب خود گوید: که سلطان مسعود از غزنه نیت هرات کرد، و غره ذبیحجه بریاط «شیرنر» شکار شیر کرد و نیمه ماه بهرات آمد. (ص ۲۴۱)

درینجا در نسخ مطبوع املائی «شیر و بز» آمده در حالیکه مراد همان جایست که در همین نسخ در سابق شیرنر طبع شده است. و ما در روشنی معلومات محلی عینی هر دو کلمه زیرکان و شیرنر را مطالعه میکنیم:

این هر دوجای بعد از ادرسکن و اسفزار و فراه بر راه بست واقع بود، که اکنون راه عراه رویین هرات و قندهار از همین نواحی گذشته و بیابانهای بکوادلارام را طی میکند ولی دران اوقات از راه کوهساران که وادیهای سرسبز و روستاها داشت میگذشتند که اکنون بالا بلوک گویند و به کوهساران جنوبی غور و نواحی اسفزار و فراه پیوسته است. درین ناحیت کوهی از سلسله جبال جنوب غور برآمده که در شمال سرزمین بالا بلوک امتداد دارد، و آنرا اکنون «زیرکوه» گویند و روستایی هم بهمین نام در دامنه های آن کاین است که با زیرکان بیهقی از نظر موقعیت جغرافی انطباق میکند چون در پینستوزیر بمعنی زرد است و این کوه رنگ زرد دارد، بنابراین زیرگون بمعنی زرد گونه بود و ابدال و او بالف در اسمای اماکن و رجال مطرد است مانند زرغانه و زرغونه (نام زن) و جوزگون و جوزجان، و بهستان و بیستون، و غیره بنابراین زیرکان نسخ خطی را که در قدیم فرق (ک- گ) را نمیکردند، زیرگان باید خوانند.

پیوسته با همین زیرکوه کنونی کوهی است بنام کوه رباط که آبهای این هر دو کوه به فراه رود افتد و متصل به کوه رباط جائی بنام خواجه سر بر واقع است که همان رباط «شیرنر» یا شیر و بز مصحف نسخ خطی بیهقی باشد، و ازانجا راههای کاروان روبه طرف زمین داور و سواحل هلمند و بست رود و بنابراین این عبارت بیهقی را چنین باید نوشت:

«... بشکار شیر رفتی تاخین و اسفزار و ادرسکن و ازان بیشه ها بفراه و زیرگان و سربر...» تا جاییکه من تحقیق کرده ام. اکنون در نشیبهای این نواحی شیر موجود نیست ولی

در درهای آنجا پلنگ فراوان است و گویند در بیشه‌های کوهسارانی که به غور پیوند گامی شیرم دیده شده است و شاید با بسط مدنیت و سکونت انسانی نسل این حیوان گم گردیده و به فرازهای کوهساران حصر شده باشد.

چنگل آباد - والشتان - والشستان - کوهتیز ؟

در حوادث ۴۲۱ هـ هنگامیکه امیر محمد را در تگین آباد بگرفتند و از قلعه کوهتیز به قلعه مندیش فرستادند او را از کوهتیز (که در حوالی همین قندهار کنونی واقع بود) برداشتند و از چنگل ایاز به گوروالشت و بعد از آن به قلعه مندیش رسانیدند. (ص ۷۵)

در (ص ۲۹۱) والشتان از ولایات مملکت غزنویان در جمله قصدار و مکران و کیانان آمده که در طبع نفیسی والشتان چاپ شده است و هر یکی از این نام‌ها در خور تدقیق است.

اول : تگین آباد در غرب قندهار کنونی بین مجرای ازغنداب و هلمند واقع بود و عین شهر قندهار نبود که من موقع آنرا در مقالتهی تعیین کرده‌ام (رک : مجله آریانا طبع کابل جلد ۵ شماره ۶)

دوم : قلعه کوهتیز که در نسخه‌های خطی کوهشیر هم ضبط شده مورد تأمل است ، زیرا در تاریخ سیستان کوهز آمده و یک املائی آن کوهتیز هم هست (ص ۳۹۸ و ۲۰۸) که بیعتی آنرا شارستان رتبیل گوید (ص ۳). درین مورد حدس مرحوم بهار صائب بنظرمی آید که کوهی در اصلا کوهیژک باشد یعنی (کهک) (۱).

زیرا بهمین نام جائی اکنون بر کنار راست ارغنداب در حدود ۱۵ کیلومتری غرب شهر قندهار واقع است که در حقیقت هم یک کوه کوچکی است که بالای آن آثار حصار و آبادی قدیمه دیده میشود، و روستای سرسبزی بر اطراف آن بهمین نام واقع است و تعیین موقعیت کوهیژ بیعتی را در اینجا کرده میتوانیم، و شاید تگین آباد هم در نزدیکیهای آن کاین بود که بقول اصطخری از پنجوای تگین آباد یک منزل راه است و هم اکنون پنجوای در حدود هشت کیلومتری جنوب کوهک واقع است و اصطخری هم کهک را شهری در رخ می نویسد که در حدود العالم هم درین نواحی ذکر آن آمده است (۲).

سوم : چنگل ایاز؟ این نام در نسخه‌های بیعتی باختلاف املاء چنگل ایاز، چنگل باز است که استاد فیاض چنگل آباد را صحیح دانسته است. (۳)

اصطخری و ابن حوقل هر دو در شرح مسافتات بین بست و غزنه منزلی در بنام چنگل آباد ذکر میکنند که از تگین آباد دو منزل فاصله داشت (۴) و اکنون مادر باغستان کنار چپ ارغنداب در حدود ده کیلومتری شمال غرب شهر قندهار دیهی بنام چنگل داریم که امیر محمد را از کوهک برین راه بطرف شمال به گوروالشت و مندیش برده باشند. این راه از بند دهله گذشته و به تیری و جنوب غور میرسد. بنا برین چنگل ایاز را محرف چنگل آباد باید پنداشت که تلفظ کنونی مردم آنجا به جیم فارسی مفتوح و کاف مضموم است.

چهارم : گوروالشت را استاد فیاض کوره والش خوانده و آنرا با بالست حدود العالم

۱ - پاورقی ص ۲۰۸ تاریخ سیستان . ۲ - مسالك الممالك ۲۴۴ و حدود ۱۰۴

۳ - پاورقی ص ۷۴ ۴ - مسالك الممالك ۲۵۰ سورة الارض ۴۲۲

در حدود زمین داور ورخذ و غورودو بخش علیا و سفلیا و الشتان تطبیق کرده است. (بارقی ص ۷۵) بالشتان اکنون هم بهمین نام بین ولایت تیری و کوهسار جنوب شرقی غور افتاده است، که بموجب روایت پیته خزانه پنتو بحواله تاریخ سوری مفقود در حدود ۱۳۹ هـ در قلمرو پسر امیر پولاد سوری از اجداد سلاطین غور داخل بود (۱) و این همین گور و الشت بیهقی است که در نسخ خطی طبقات ناصری گور و الشت و غور و الشت هم ضبط گردیده (۲) و بین تکین آباد و مندیش غور واقع بود که عین موقعیت جغرافیایی همین بالشتان کنونی باشد و منهای سراج هم آنرا بنام و الشتان علیا و سفلی آورده است. (۳)

علی بن زید بیهقی این و الشتان را از نواحی بست می شمارد که قصبه سیوار آن قرارگاه اصلی خاندان او بوده است. (۴)

باید گفت که از زمان قدیم بین این و الشت و بالشتان جنوب غور که اکنون در شمال ولایت تیری قندهار واقع است با الس یا بالس یا و الشتان که بیهقی در ردیف مکران و قصدار و طوران ضبط کرده (ص ۲۹۱) و حدود العالم بالس (ص ۱۰۴) و البیرونی در قانون مسعودی و الصیدله بالس و الشستان آورده (ص ۲۹) التباسی موجود بود، که این دو ناحیت را با همدیگر خلط کرده اند. در حالیکه این بالس یا و الشستان ازوادی پیشین و شال (کوئته کنونی) تا ماورای بولان و سیوی را در بر میگردد و از بالشتان جنوب غور در حدود دو صد کیلومتر دور است و ش ناحیه آنرا که البشاری بنامهای اسپین - اسپجه (سینجای - سپید خاک) و مستنگ و شال و سیکره و سهوه (۵) نام برده تاکنون هم بهمین نامها موجودند.

پنجم: قلعه مندیش: باین نام سرزمینی در غور مشهور بود که منهای سراج دارالملك آنرا منگه می نویسد و بقول یاقوت سنجه بکسر اول باشد. غیر از بیهقی مورخان دیگر مانند گردیزی و محمد بستی در تاریخ سوری و ابن اثیر و فرخی شاعر در بار غز نویان نیز از آن ذکر می دارند و من درین باره در تعلیقات طبقات ناصری و گردیزی شرحی داده ام (رک: طبقات ناصری ۳۲۳/۲ و زین الاخبار ۲۰۴)

مجله یغمما - تحقیقات پوهاند عبدالحی حبیبی استاد دانشگاه کابل دامت برکاته مستند و دقیق است. بر مصححان و خوانندگان تاریخ بیهقی است که در آن تأمل فرمایند.

-
- ۱ - خزانه ۲۹-۲۲۱
 ۲ - حواشی زنوزی بر ترجمه انگلیسی طبقات ناصری.
 ۳ - طبقات ناصری ۱/۳۲۷ و ۴۳۵
 ۴ - تاریخ بیهقی ۱۷۴ و مقدمه شرح هیچ البلاغه بالحسن بیهقی و دیباچه جوامع احکام النجوم (خطی)
 ۵ - احسن التقاسیم ۲۹۷